پاسخ صفحه به صفحه درس فارسی پایه چهارم؛ طراح: سمیرا ابوالقاسمی

و دوباره شروع به خواندن کرد. بعد سومی، چهارمی، پنجمی و ششمی را امتحان کرد. هر بار او درسش را به دقّت و با صدای بلند می‌خواند.

روی میز فقط مروارید هفتم مانده بود. نین مدّت زیادی به آن نگاه کرد و با خود گفت: «نکند که مروارید اصلی همین باشد؟ این یکی را امتحان می‌کنم و این بار می‌فهمم که آیا این مرواریدها سحرآمیزند یا نه.»

او آخرین مروارید را در دستش گرفت و باز درسش را مرور کرد. تازه کارش تمام شده بود که مادرش او را برای خوردن عصرانه صدا کرد. چقدر وقت زود گذشته بود! نین دوان دوان به باغ رفت. خانم ژرمن مشغول قیچی کردن بوته‌های گل سرخ بود. نین به او نزدیک شد و با صدای آهسته گفت: «من همه‌ی مرواریدها را امتحان کردم! اگر فردا درسم را بلد باشم، معلوم می‌شود که آنها سحرآمیزند!» خانم در حالی‌که زیرکی از چشمانش می‌بارید، لبخندی زد.

روز بعد، خانم ژرمن دَمِ در منتظر دوست کوچکش بود. او به راحتی حدس می‌زد که همه چیز به خوبی گذشته است. نین در حالی که جست و خیز می‌کرد و زیر لب آواز می‌خواند جلو می‌آمد. تا چشمش به خانم ژرمن افتاد، شروع به دویدن کرد و در حالی که به شدّت نفس نفس می‌زد به او رسید و گفت: «مرواریدها سحرآمیزند! من درسم را از اوّل تا آخر بلد بودم! خانم معلّم مرا جلوی بچّه‌های کلاس تشویق کرد.» نین در حالی‌که می‌خندید و خانم را در آغوش گرفته بود، ادامه داد: « شما هدیه‌ی بسیار خوبی به من داده‌اید؛ در عوض آن، چه کار می‌توانم برایتان انجام بدهم؟ می‌خواهید علف‌های هرز باغتان را بِکَنم یا گل‌هایتان را آب بدهم؟»

خانم مهربان گفت: «نه، این کارها لازم نیست. من خوشحالم که می‌بینم حتّی پس از سال‌های طولانی، مرواریدهایم قدرتشان را از دست نداده‌اند. من کاری نکرده‌ام که از من تشکّر کنی، من هم آنها را از یک نفر دیگر گرفته‌ام.»

